

شیوه تسامح و مبانی آن در تربیت نبوی

دکتر خسرو باقری *

چکیده

عنوان فراگیری که پیامبر اسلام (ص) برای دین خود به کار برده، طریقت فطری سهل گیر و مسامحت گزار است. این نامگذاری حاکی از آن است که چنین روحی در سرتاسر کالبد دین اسلام حضور دارد. تسامح را می توان به حرکتی جهت دار و درعین حال ملایم در برخورد با جهت های مغایر تعریف نمود. مبانی هستی شناختی، انسان شناختی، معرفت شناختی و ارزش شناختی معینی، لایه های زیرساز شیوه تسامح در تربیت نبوی بوده است. مهمترین مبنای هستی شناختی این شیوه آن است که اصالت در هستی با رحمت است و خداوند آدمیان را برای نیل به آن آفریده است. در مبنای انسان شناختی می توان از این موارد نام برد: نخست اینکه آدمی با درونمایه فطری، خود رو به سوی خدا دارد و چونان جسم ثقیل و خاموشی نیست که نیروی عظیمی برای کندن و راندن او به سوی خدا لازم باشد. اگر نیرویی لازم است تنها برای تغییر جهت و سو دادن به موجودی در حال حرکت است. سهل و آسان بودن طریقت نبوی از همین جا ناشی می شود. دوم اینکه آدمی با خطا و افست و خیز ملازم است و نمی توان و نباید با او سخت رویی نمود. سوم اینکه آدمیان به سستهای اجتماعی خود نحو می گیرند و این ضریبی از انعطاف را ایجاد می کند. در مبنای معرفت شناختی، نخست این نکته مطرح است که درست، درست است و نادرست، نادرست. تسامح به معنای آن نیست که با نادرست معامله شود. دوم اینکه درست و نادرست در نظامهای اندیشه ای در هم می تنند، بی آنکه در هم بیامیزند. از همین جاست که تسامح بر می خیزد و نمی توان و نباید نظامهای اندیشه ای مختلف را بالجمله طرد نمود، بلکه باید به مواجهه ای مرکب از جنبه های استقبال، گزینش و طرد روی آورد. سرانجام، در مبنای ارزش شناختی، این نکته قابل ذکر است که شیوه تسامح، از زیبایی و شکوه ویژه ای

برخوردار است و از زشتیها و نفرت برانگیزیهای تصلب سخت‌گیرانه و نیز بی‌مبالاتی سهل‌انگارانه به دور است. از این رو، پیامبر در رویارویی با مخالفان، به زیبایی به چالش بر می‌خواست و به هنگامی که سخن با آنان به جایی نمی‌رسید، به زیبایی از آنان فاصله می‌گرفت و به هنگام تنهایی و در قلب خویش، با خیال آنان نیز تسامح می‌ورزید و از آنان به زیبایی در می‌گذشت.

کلید واژه‌ها: تسامح؛ پیامبر (ص)؛ فطرت؛ هستی‌شناسی؛ معرفت‌شناسی؛ ارزش‌شناسی؛

تربیت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه

با اینکه مسلمانان در زمانی به بلندی تاریخ اسلام در پی پیامبر خویش رفته‌اند، اما ضرورت بازشناسی وی همچنان پابرجاست. این بازشناسیها، به نوبه خود، باید زمینه‌ساز برگرفتن الگو در روابط اجتماعی، مشتمل بر روابط تربیتی باشند. برگرفتن الگو، البته در اصل ناظر است به بهره‌وری از منطق و معیار رفتارهای پیامبر (ص) که ممکن است از جهات صوری، متناسب با موقعیتهای زمانی و مکانی مختلف، تغییرهای لازم در آن اعمال شود.

در نوشته حاضر، یکی از شیوه‌های پیامبر (ص) مورد بررسی قرار گرفته است که از آن به عنوان شیوه تربیتی تسامح یاد می‌شود. اهمیت و جایگاه محوری این شیوه، هم در رسالت و هم در شخصیت وی آشکار شده است. در زمینه رسالت، این نکته قابل توجه است که پیامبر (ص) عنوان جامعی را که برای آئین خود به کار برده، شریعت "آسان و باز" است^۱ (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۵، ص ۴۹۴). به کارگیری چنین عنوانی برای نامگذاری کل آئین، حاکی از آن است که روح کلی این آئین، سهل‌گیری و مسامحت است، بنابراین، باید بتوان در هر عضوی از پیکره آن، اثر چنین روحی را ملاحظه نمود. البته، در اسلام، جایگاهی برای قهر و شدت نیز وجود دارد. چنان که در احکامی چون امر به معروف و جهاد ملاحظه می‌شود، اما روح کلی آئین پیامبر (ص) مهر و رحمت است؛ چنان که خداوند، خود نیز ضمن اینکه غضب می‌ورزد و انتقام می‌کشد (منتقم)، اما این امر نه تنها مغلوب رحمت اوست، بلکه خود از روی رحمت و برای رحمت است. دوم، با توجه به شخصیت پیامبر (ص) نیز می‌توان جایگاه محوری مسامحت را در آن بازیافت. نمای کلی شخصیت پیامبر (ص) را می‌توان در قالب مفهومی چون "ملایمت" ملاحظه نمود. نه تنها تندخویی و سخت‌رویی در شخصیت وی جایی نداشته، بلکه توفیق او در برقراری ارتباط با مردم و روی آوردن آنان به آئین وی نیز در گرو پرهیز وی از این‌گونه خصائل زمخت بوده است^۲. بزرگی و بزرگواری حاصل از این ملایمت در شخصیت، موجب شده است که پیامبر (ص) چون فردی دارای خلق و خوی شکوهمند توصیف شود.^۳

۱. قال النبی (ص): «بعثنی بالحنیفه السهله السمه»

۲. «فما رحمه من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك ...» (آل عمران: ۱۵۹)

۳. «و أنك لملى خلق عظیم». (قلم: ۴)

با توجه به این جایگاه محوری مسامحت در آئین و نیز شخصیت پیامبر (ص) نوشته حاضر در پی آن است که به تحلیل و بررسی این نقطه کانونی پردازد و ریشه‌ها و مبانی ظهور آن را مشخص نماید. برای این کار، پس از تعریفی که از تسامح به دست داده خواهد شد، مواردی از به کارگیری شیوه تسامح در رفتار پیامبر (ص) را از نظر خواهیم گذراند و سپس، مبانی ظهور این شیوه را تحت عناوین مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی، بررسی خواهیم کرد.

تعریف تسامح

تسامح به حرکتی جهت‌دار و در عین حال ملایم در مواجهه با جهت‌های مغایر گفته می‌شود. در این تعریف، دو عنصر اساسی وجود دارد: نخست "جهت‌دار" بودن این حرکت و دوم، "مواجهه ملایم" آن با جهت‌های مغایر. حذف هر یک از این دو عنصر، مانع از آن خواهد بود که بتوان تصویری مناسب از تسامح، چنان‌که در شیوه پیامبر (ص) آشکار شده است، فراهم آورد.

حذف عنصر نخست، یعنی جهت‌دار بودن، می‌تواند تصویری دیگر از تسامح بسازد که طبق آن، فرد با هر سبک و سیاقی همراهی نشان می‌دهد و خود، جهتی مشخص را تعقیب نمی‌کند. برخی تسامح را به این معنا به کار می‌برند. بر این اساس، فرد اهل تسامح کسی است که هر آئین و هر شیوه را به دیده قبول می‌نگرد و هیچگونه اصطکاک‌ای با آنها ندارد. چنین مفهومی از تسامح، در کار پیامبر (ص) مطرح نبوده زیرا وی آئینی ویژه را معرفی کرده که آن را استوار می‌دانسته و به آن دعوت می‌کرده است. با توجه به این نکته، نباید تصور کرد که تسامح، با اعتقاد راسخ به آئین یا شیوه‌ای مشخص سر ناسازگاری دارد، بلکه به عکس، فرد اهل تسامح، در عین حال می‌تواند از چنین اعتقادی برخوردار باشد.

عناصر دوم، برخورد ملایم در مواجهه با جهت‌های مغایر است. حذف این عنصر از تعریف فوق نیز آشکارا مانع از آن خواهد بود که بتوان تصویری مناسب از تسامح فراهم آورد. با توجه به این عنصر، فرد اهل تسامح کسی است که بتواند در مواجهه با آئینها و شیوه‌های دیگر، برخوردی ملایم با آنها داشته باشد. این ملایمت، هم جنبه عاطفی دارد و هم جنبه فکری. در جنبه عاطفی، برخورد ملایم، ایجاب می‌کند که ادب و وقار حفظ شود. از سوی دیگر، جنبه

فکری این نوع برخورد، ناشی از آن است که نقاط قوت و درستی، در آئینها و شیوه‌های دیگر دیده و پذیرفته شود.

با توجه به دو عنصر تشکیل دهنده مفهوم تسامح، در این نوشته، مراد از این مفهوم در کار تربیتی پیامبر (ص)، حرکتی جهت‌دار است که در رویارویی با جهت‌های مغایر، برخوردی ملایم آشکار می‌سازد.

شیوه تسامح پیامبر (ص) و مبانی آن

در این قسمت، به تسامح در مثنی پیامبر (ص) و بررسی مبانی آن خواهیم پرداخت. با پرداختن به مبانی، در پی آنیم که ببینیم این شیوه، بر چه پایه‌هایی استوار بوده و این میوه، از چه ریشه‌هایی برآمده است.

این بررسی، دو فایده در بر دارد. نخست اینکه با دریافتن مبانی شیوه مورد استفاده پیامبر (ص)، به فهمی ژرفتر نسبت به آن دست خواهیم یافت. دیگر آنکه دلایل فقدان یا ضعف حضور چنین شیوه‌ای نزد ما و آئین تربیتی ما آشکار خواهد شد. به عبارت دیگر، اگر شیوه تسامح در کار تربیتی ما دیده نمی‌شود یا کم دیده می‌شود، این امر ناشی از آن است که ما بر مبانی چنین شیوه‌ای تکیه نکرده‌ایم. در نتیجه، اگر در پی آن باشیم که از این شیوه در فرآیند تربیتی خود بهره بگیریم یا آن را قوت بخشیم، باید در فکر فراهم آوردن مبانی آن در نظام فکری و عملی خود باشیم.

در بررسی مبانی شیوه تسامح، لایه‌های زیرساز آن را در نوعی معین از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی جستجو خواهیم کرد.

۱. مبانی هستی‌شناختی

مهمترین مبانی هستی‌شناختی شیوه تسامح، تصویری از هستی است که در آن، اصالت با رحمت است. بر این اساس، تراوش رحمت خداوند، هستی را به بار آورده است. از همین رو، تلاش و پویایی جاری در هستی و هستمندان، برای نیل به رحمت خداست و او نیز پیوسته در کار دهش است.^۱

۱. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (الرحمن: ۲۹)

هنگامی که خداوند در کل گستره هستی، در کار رحمت آوردن است، چرا باید به تنگ نظری و سخت‌گیری روی آورد؟ آیا این بدآهنگی کردن نیست که کسی بخواهد در بستر رودخانه خروشان هستی که از رحمت سرچشمه گرفته است، خلاف آب شنا کند؟ هرگاه سنگ بنای هستی بر رحمت باشد، دیگر نمی‌توان و نباید آن را بر قهر و خشم و نفرت، بنیاد نهاد. اما آنان که بنیاد جهان را بر نفرت نهاده‌اند، خود نیز اهل نفرت و نفرین خواهند بود و همواره در کار نزاع و ستیزه: «و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آفریده است...»^۱ این آیه اشاره دارد به اینکه خداوند انسان را از روی رحمت و برای رحمت آفریده است، اما هنگامی که وی خود را از حیظه آن دور دارد، به نزاع و ستیزه گرفتار خواهد آمد. "اختلاف" مورد بحث در این آیه، به چیزی فراتر از تنوع و کثرت آدمیان اشاره دارد و آن، همانا اصطکاک شکننده میان کثرتهای طبیعی آدمیان است. در حالی که تنوع و کثرت، خود مفید است، مگر هنگامی که به اختلاف و ستیزه بدل شود که مضر خواهد بود. شکننده و آسیب‌زا بودن این اختلاف را می‌توان از ادامه آیه دریافت، آنجا که اشاره می‌کند: تنها کسانی که مورد رحمت خدا واقع شوند، از آن مصون خواهند بود. اگر تنها تنوع و کثرت، مورد نظر بود، نیازی نبود که کسی از آن در امان باشد.

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان به این نتیجه دست یافت که فرد اهل تسامح، بر اساس نوعی جهان‌نگری رحمت بنیاد و تلاش برای هماوایی با چنین نگاهی به جهان به این شیوه روی می‌آورد. از همین روی، خداوند در تبیین نرمخویی پیامبر (ص) که تسامح نمودی از آن است، سرچشمه گرفتن آن از رحمت خداوندی را گوشزد می‌کند: «پس به (برکت) رحمت الهی، با آنها نرمخو (و پر مهر) شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».^۲

به بیان دیگر، تسامح پیامبر (ص) نتیجه تلاش وی برای هماوا شدن با آهنگ رحمت خداوندی در هستی است که وی را نیز در خود غرقه ساخته است. خداوند پیامبر (ص) را به

۱. «ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة و لايزالون مختلفين، انا من رحم ربك و لذلك خلقهم ...» (هود: ۱۱۹-۱۱۸)

۲. «فما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غليظ القلب لا نفضوا من حولك ...» (آل عمران: ۱۵۹)

هماوایی با این آهنگ هستی فراخوانده است، آنجا که خطاب به وی می‌فرماید: «مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد؟ و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟ و تو را تنگدست یافت، پس بی‌نیاز گردانید؟ و اما (تو نیز به پاس نعمت ما) یتیم را میازار، و گدا را مران و از نعمت پروردگار خویش (با مردم) سخن بگویی».^۱ همین دعوت به هماوایی با آهنگ هستی، خطاب به همگان نیز مطرح شده است: «... و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن...»^۲

بنابراین، با نظر به نخستین مبنای شیوه پیامبر (ص) در تسامح، می‌توان به این نتیجه راه یافت که ظهور این شیوه در مشی تربیتی ما در گرو یافتن نگرشی رحمت بنیاد به هستی و تلاش برای هماوایی با آن است.

۲. مبنای انسان‌شناختی

در تبیین شیوه تسامح نبوی، می‌توان به لایه زیرساز د. گری در این شیوه توجه نمود که ناظر به تصویر و برداشت معینی از انسان است. تسامح ورزیدد. با دیگران در گرو داشتن فهم ویژه از آنان است، چنانکه درشتی کردن با آنان نیز برخاسته از فهمی ویژه نسبت به آنان است. در مبنای انسان‌شناختی تسامح می‌توان از سه عنصر نام برد: فطرت، طبیعت و هویت جمعی.

در ویژگی نخست، نظر بر این است که آدمی با درونمایه فطری، خود، رو به سوی خدا دارد و چونان جسم ثقیل و خاموشی نیست که نیروی عضمی برای کندن و راندن او به سوی خدا لازم باشد. اگر نیرویی لازم است، تنها برای تغییر جهت و سو دادن به موجودی در حال حرکت است. سهل و آسان بودن طریقت نبوی از همین جا ناشی می‌شود که مضمون آن، هماهنگی با فطرت آدمی است. از همین رو، هنگامی که پیامبر (ص) از آیین مسامحت‌آمیز خود سخن می‌گوید، به هماهنگی آن با فطرت آدمی اشاره می‌نماید. "حنیفیت" حاکی از فطری بودن است، زیرا بیانگر گرایشی به سوی حق یا خداست. پیامبر (ص) نخست، شریعت خود را

۱. «ألم يجدك يتيماً فأوى و وجدك ضالاً فهدي و وجدك عائلاً فأغنى فأما اليتيم فلا تقهر و أما السائل فلا تهر و أما بنعمه ربك

فحدث». (ضحی: ۱۱-۶)

۲. «وایتع فيما أتیک الله الدار الاخره و لا تنس نصیبک من الدنيا و أحسن كما أحسن الله الیک و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا

یحب المفسدین» (قصص: ۷۷)

"حنیفیه" یعنی حق‌گرا و خداگرا می‌نامد و سپس، ویژگیهای آسان و باز بودن آن را ذکر می‌کند. این حاکی از آن است که مسامحت، برخاسته از ملایمت با فطرت است.

به همین سبب است که یکی از اصول اساسی در کار پیامبری، "یادآوری" است. خداوند پیامبران را برانگیخت تا گرایش فطری انسانها را هنگامی که از متن توجه به حاشیه می‌رود، به کانون توجه بازگردانند.^۱ در داستان آدمی، پیامبری آغاز کار نیست، بلکه میانه آن است. آغاز کار، مواجهه و محاوره خدا با انسان بوده است^۲ که طی آن، آدمی بار امانت خدا را به دوش گرفته است. بار امانت الهی برای انسان، همان میثاق فطرت است که به صورت استعدادهاى بالقوه صفات الهی در وجود آدمی به امانت نهاده شده است و شکوفایی این استعدادهاى فطری در بستر طبیعت مادی انجام می‌پذیرد. هنگامی که گرمای محاوره خدا با انسان به سردی می‌گراید، پیامبری آغاز می‌شود. پیامبری برای دمیدن در تنوره گفتگوی الهست است. خداوند خود آغاز نمود و به این ترتیب، کار پیامبران را "سهل و آسان" کرد.

عنصر دوم در مبنای انسان شناختی، طبیعت آدمی است. انسان با تن خود به طبیعت متصل شده و خود نیز طبیعتی کند و سنگین یافته است. بستگی و وابستگی آدمی به طبیعت، او را وسوسه‌پذیر و ضعیف می‌گرداند. از این منظر می‌توان گفت که آدمی موجودی ضعیف است. از همین رو است که خطا همواره در کمین وی است و او را بسیار شکنکار می‌کند. با نظر به اینکه آدمی ملازم با خطا و همراه با افت و خیز است، مسامحت ضرورت می‌یابد. خداوند، هم خود با آدمی تسامح می‌ورزد و هم پیامبر (ص) را بر آن فراخوانده است: «روزی که دو گروه (در احد) با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما (به دشمن) پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه (از گناه) حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید. و قطعاً

۱. ... فیعت فهم رسله و واتر إلیهم انبیانه لیثروا فهم دفائن العقول و لیستأدوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسی نعمته (نهج البلاغه: خطبه ۱)

۲. هو أذ أخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و اشهدهم علی انفسهم ألت ربکم قالو بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمه انا کنا عن هذا غافلین (اعراف: ۱۷۲)

خدا از ایشان درگذشت؛ زیرا خدا آمرزگار بردبار است... پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار (ها) با آنان مشورت کن ...»^۱

پیامبر (ص) با نظر به اینکه آدمی با ضعفها همراه است، تسامحش را چنین آشکار می‌کرد که به ضعفها نظر نمی‌دوخت، بلکه روی دیگر سکه، یعنی قوتها را در هر حدی که بود، در نظر می‌گرفت. نمونه‌ای از این برخورد را می‌توان در رابطه پیامبر (ص) با انس بن مالک ملاحظه نمود. انس از دوران کودکی تا اوان جوانی با پیامبر (ص) همراه و همواره با وی در ارتباط بوده است. توجه به سبک و سیاق برخورد پیامبر (ص) با این فرد، تابلوی روشنی از روش تربیتی تسامح آن حضرت است. انس می‌گوید: «از هشت سالگی به مدت ده سال در خدمت رسول خدا بودم و در سفر و حضر با ایشان بودم. پیامبر (ص) هرگز به من حرف درشتی نگفت و درباره کاری که انجام می‌دادم، نمی‌گفت چرا این را این‌گونه انجام دادی و اگر کاری را انجام نمی‌دادم، نمی‌گفت چرا چنین نکردی. هرگز درباره کاری که انجام می‌دادم نگفت که آن را بد انجام دادی یا تباهش کردی تا بخواهد مرا ملامت کند»^۲ (صالحی شامی، ۱۴۱۴ ق، ج ۷، ص ۷).

همچنین، انس می‌گوید که روزی پیامبر (ص) مرا برای انجام کاری فرستاد و من در کوچه با اطفالی که بازی می‌کردند سرگرم شدم و از انجام آن کار بازماندم. ناگهان متوجه شدم که آن حضرت پشت سر من ایستاده است، هنگامی که برگشتم و وی را نگاه کردم، خندید و فرمود: در پی کاری که قرار بود انجام دهی برو! (العقائد، ۱۳۶۱، ص ۱۶۰)

این مسامحت، هنگامی که ضعفها به سقوط منجر می‌شوند نیز همچنان ادامه می‌یابد. این جنبه را می‌توان در مورد برخورد پیامبر (ص) با نوجوانی که سخنی وقیح در نزد وی به زبان آورد، ملاحظه نمود. نوجوانی نزد رسول خدا آمد و گفت: به من اجازه زنا بده. پس اطرافیان بر او حمله‌ور شدند و بر او نهب زدند و گفتند: خاموش باش. پیامبر (ص) به نزدیک او رفت و

۱. «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ... فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْ نُعَذِّبَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹)

۲. قال انس: «خدمت رسول الله عشر سنين و انا ابن ثمان سنين في السفر و الحضر. والله ما قال لي اف و لا لشي صنعته لم صنعت هذا هكذا و لا لشي لم اصنعه لم لم تصنع هكذا؟ و لا لشي صنعته اسات صنعته او ضيعته فلانني.»

فرمود: آیا این عمل را دربارهٔ مادرت دوست داری؟ گفت: فدایت شوم، به خدا سوگند، نه. حضرت فرمود: دیگران هم این را دوست نمی‌دارند... سپس پیامبر (ص) دست بر شانه وی نهاد و فرمود: خدایا گنااهش را ببخشای و قلبش را پاک گردان و او را از لغزش زنا مصون دار^۱ (ابن حنبل، ج ۵، ص ۲۵۶).

پیامبر (ص) در مسامحت با خطاکاران تا بدانجا پیش می‌رود که حتی منافقان که در خطاکاری تعمد می‌ورزند نیز از تسامح وی بی‌بهره نمی‌مانند. عبدالله نبیل که از منافقان بود به محضر پیامبر (ص) می‌آمد و سخنان وی را گوش می‌داد و آنگاه آنها را نزد منافقان بازگو می‌کرد و سعایت می‌نمود. هنگامی که پیامبر (ص) از این امر باخبر شد، از او توضیح خواست، او سوگند خورد که این کار را نکرده است. پیامبر (ص) با اینکه می‌دانست وی این کار را کرده است، فرمود: از تو می‌پذیرم، اما چنین کاری را انجام مده. هنگامی که عبدالله به نزد دوستان منافقش آمد، با نقل ماجرا گفت که پیامبر (ص) آدم زودباوری است و می‌توان او را فریفت. آنگاه آیه‌ای نازل شد و اظهار نمود که این پذیرش فراگیر پیامبر (ص) که خطای شما را فرو می‌پوشد، به نفع شماست: «و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او زودباور است» بگو: «گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است...»^۲ چنانکه محمدحسین طباطبایی در تفسیر المیزان اظهار می‌کند، این بخش از آیه که «(سخن) مؤمنان را باور می‌کند» ناظر به کسانی است که اظهار ایمان می‌کنند، اما اعتقاد قلبی ندارند^۳ (جلد ۹، ص ۳۲۳).

سرانجام، عنصر سوم در مبنای انسان‌شناختی، هویت جمعی آدمی است. وجود جنبه جمعی در هویت انسان، بدانجا منجر می‌شود که افراد به ستهای اجتماعی خود می‌گیرند. با توجه به ظهور ستهای متفاوت اجتماعی، تفاوت‌های عظیمی در دنیای انسانها بروز می‌کند. این تفاوتها

۱. عن ابی امامه: «ان فتی من قریش اتی النبی (ص) فقال: یا رسول الله ائذن لی فی الزنا. فاقبل القوم علیه و زجره فقالوا: مه مه. فقال ادنه فدنا منه قریباً فقال: اتحبه لامک؟ قال لا والله جعلنی الله فداک. قال: و لالناس یجبونه... فوضع یده علیه و قال: الله اغفر ذنبه و طهر قلبه و حصن فرجه...»

۲. «و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمه للذین آمنوا منکم والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم» (توبه: ۶۱)

۳. «و یؤمن للمؤمنین یعنی المقرین بالایمان من غیر اعتقاد».

تحمل می‌طلبند و تسامح می‌خواهند. حتی در مواردی که نادرستی‌هایی در سنتها وجود دارد، برای افرادی که در دامن آنها بزرگ شده‌اند، جدا شدن از آنها بسیار دشوار و دیریاب است و این ضربی از انعطاف را ایجاب می‌کند.

در برخورد‌های پیامبر (ص) با کسانی که در دامن آیینهای دیگر بزرگ شده بودند، چنین انعطافی ملاحظه شده است. به طور مثال، هنگامی که عدی بن حاتم طایی که مسیحی و از بزرگان قوم خود بود، در اوج پیروزی پیامبر (ص) به دیدار وی می‌رود، می‌گوید: وقتی که در مسیر رفتن به خانه پیامبر (ص)، پرزنی از وی سوالی کرد، مدتی طولانی سر پای ایستاده، به سوال وی پاسخ می‌گفت و من از این رفتار وی به خوبی دریافتم که وی سلطان یا پادشاه نیست، زیرا از آنان هرگز چنین رفتاری سر نمی‌زند. وی می‌گوید: هنگامی که به داخل منزل رفتیم، پیامبر (ص) مرا بر بالش نشانند و خود بر زمین نشست و من بار دیگر از این رفتار وی به خوبی دریافتم که وی سلطان یا پادشاه نیست. آنگاه می‌گوید: در ضمن صحبت‌هایی که داشتیم پیامبر (ص) گفت: شنیده‌ام که در میان قوم خود، همواره یک چهارم غنایمی را که آنان به دست می‌آورند، به تو می‌دهند و من می‌دانم که تو به دین مسیح هستی و بر گرفتن یک چهارم غنایم در دین تو حرام است، چرا چنین می‌کنی؟ عدی می‌گوید: من عذر آوردم که چون رئیس قوم خود هستم چنین کرده‌ام، اما از این سخن وی و اطلاعی که از احکام انجیل داشت، دیگر یقین کرده بودم که وی پیامبری الهی است. در این مواجهه ملاحظه می‌کنیم که پیامبر (ص) به این نکته توجه کافی مبذول نمود که عدی در دامن آئینی بزرگ شده و بر آن آئین است و به جای آن که ابتدا در محکومیت آئین وی سخن بگوید، از این مسأله می‌پرسد که چرا وی طبق آئینی که باور داشته عمل نکرده است. ممکن است افراد آدمی به دلیل محدودیتهای اجتماعی و فرهنگی که آنان را احاطه کرده است، نتوانند به حقیقت ناب و نهایی دست یازند، اما همواره در حد آنچه در زمینه اجتماعی خود به آن رسیده‌اند، مسئول و قابل مؤاخذه‌اند. پیامبر (ص) در این برخورد، نشان داده است که این محدودیت آدمی را درک می‌کند و به آن اعتنا دارد، هر چند هر فرد را در محدوده خودش، مسئول می‌داند.

همچنین، هنگامی که پیامبر (ص) معاذ را به یمن می‌فرستند تا آئین اسلام را به آنان بشناساند، به وی چنین توصیه می‌کند: «بر مردم آسان بگیر و سخت‌رویی مکن و آنان را بشارت ده و از رحمت خدا مأیوس مکن. کسانی از اهل کتاب پیش تو خواهند آمد و خواهند پرسید

که کلید بهشت چیست؟ به آنان بگو: گواهی دادن به اینکه خدایی به جز خدای واحد نیست و شریکی برای وی وجود ندارد»^۱ (ابن هشام، ۱۳۶۱، ص ۱۰۴۶). در اینجا نیز تأکید بر باوری که آنان دارند و در عین حال مشترک با اسلام است، قابل توجه است.

۳. مبنای معرفت‌شناختی

تسامح، علاوه بر مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی، بر مبنای معرفت‌شناختی نیز تکیه دارد. برای روشن نمودن این مبنا، دو نکته اساسی را باید مورد توجه قرار داد.

نخست این نکته مطرح است که درست، درست است و نادرست، نادرست، نادرست. تسامح به معنای آن نیست که با نادرست مجامله شود. در مشی پیامبر (ص) نیز هرگز تسامح به این معنا آشکار نشده است که وی در پذیرش سخن درست یا رد سخن نادرست تردید کند و یا بخواهد آنها را در ردیف هم بنشاند.

پیامبر (ص) این نکته را هنگامی آشکار نمود که گروهی از بت‌پرستان قریش به وی پیشنهاد کردند که برای رعایت جانب احتیاط، بهتر است که یک سال پیامبر (ص) معبود آنان را عبادت کند که اگر حق با آنها باشد، وی از این حق، بی‌بهره نماند و سال دیگر را آنان به عبادت خدای محمد (ص) بپردازند که اگر حق با وی باشد، آنان بی‌بهره از این حق نمانند. خداوند به پیامبر (ص) گفت که در پاسخ به آنان چنین بگوید: «بگو: ای کافران، آنچه می‌پرستید، نمی‌پرستم و آنچه می‌پرستید، شما نمی‌پرستید و نه آنچه پرستیدید من می‌پرستم و نه آنچه می‌پرستم شما می‌پرستید. دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم»^۲.

چنانکه محمدحسین طباطبائی بیان می‌کند: این سخن که هر کس به دین خود پایبند باشد، بیانگر آن نیست که تفاوتی میان آئینها و ادیان نیست و هرکس می‌تواند، به طور مساوی، به دینی که خود دارد، اعتقاد ورزد (۱۳۹۳/ق ۱۹۷۳/م، ج ۲۰، ص ۳۷۴). زیرا در عرصه اندیشه، درست و نادرست مطرح است و تنها درست، سزاواری پذیرش و پیروی را دارد. از این

۱. قال النبی (ص): «یسر و لاتعسر و یسر و لاتتفر و انک ستقدم علی قوم من اهل الکتاب یسالونک ما مفتاح الجنه فقل شهاده ان

لااله الا الله وحده لا شریک له»

۲. «قل یا ایها الکافرون. لا أعبد ما تعبدون. و لا أنتم عابدون ما أعبد. ولا انا عابد ما عبدتم. ولا أنتم عابدون ما أعبد. لکم دینکم ولی

دین». (کافرون: ۶-۱)

رو، خدا پیامبر (ص) را با مشرکان به چنین سخنی فراخواند: «بگو: "آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟" بگو: خداست که به سوی حق رهبری می‌کند» پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد، مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟^۱

در واقع، مقصود پیامبر (ص) از اینکه هر کس را به دین خود محدود کرد، این بود که اگر کافران، نمی‌خواهند از آئین خود دست بردارند، خود را به همان آئین محدود کنند و در این فکر نباشند که اشتراکی در آئین خود و پیامبر (ص) فراهم آورند. به عبارت دیگر، تسامح، هرگز به این معنا نیست که آنچه نادرست است، حتی برای لحظه‌ای، درست انگاشته شود یا در ردیف امر درست در نظر گرفته شود.

اما نکته دوم در مبنای معرفت‌شناسی تسامح این است که درست و نادرست در اذهان افراد و در نظامهای اندیشه‌ای در هم می‌تنند، بی آن که، چنان که در نکته اول آشکار شد، در هم بیامیزند. همین درهم تنیدگی درست و نادرست، در جریان واقعی اندیشه‌ورزی است که برای تسامح جای باز می‌کند. بر این اساس، نباید اندیشه‌های دیگر، به جز اندیشه خود را، به عنوان اینکه آنها باطلند، یکباره و بی میحابا طرد کرد، زیرا در این امر، درستیهایی آنها نیز به همراه نادرستیهایشان کنار گذاشته می‌شوند، در حالی که درست، درست و پذیرفتنی است، هر کجا که باشد. بنا به این ضرورت است که باید با آدمها و نظامهای اندیشه‌ای دیگر، با تسامح و نرمش برخورد کرد تا رگه‌های حقیقت در آنها دیده شود و زمینه ارتباط را فراهم آورد. این نکته، به ویژه از نظر تربیتی، اهمیت دارد. یافتن این رگه‌های حقیقت، نه تنها امکان ارتباط و همسخنی را به وجود می‌آورد، بلکه خود، معیاری برای ارزیابی و نقد رگه‌های باطل در اختیار قرار می‌دهد. با تکیه بر عناصر درست در اندیشه دیگران، بهتر می‌توان آنها را به فاصله گرفتن از پاره‌های نادرست افکارشان ترغیب کرد.

پیامبر (ص) در مواجهه با دیگر آئینها همواره بر رگه‌های حقیقت در اندیشه‌های آنان انگشت گذاشته است. نمونه‌ای از این را می‌توان در سخن وی با یهودیان و مسیحیان ملاحظه

۱. «قل هل من شركائکم من یدعی الی الحق قل الله یدعی للحق افمن یدعی الی الحق احق ان یتبع امن لا یدعی الا ان یدعی فما لکم

نمود: «بگو: "ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد...!"^۱.

پیامبر (ص) نه تنها در افکار اهل کتاب، بلکه حتی در ایده‌های مشرکان نیز به یافتن و دیدن رگه‌های حقیقت پرداخته است: «و اگر از ایشان بپرسی: "چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را (چنین) رام کرده است؟" حتماً خواهند گفت: "الله!؛ پس چگونه (از حق) بازگردانیده می‌شوند؟ و اگر از ایشان بپرسی: "چه کسی از آسمان، آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟" حتماً خواهند گفت: "الله" بگو: "ستایش از آن خداست، با این همه، بیشترشان نمی‌اندیشند."^۲

چنانکه ملاحظه می‌شود، پیامبر (ص) از عناصر درست اندیشه مشرکان، به منزله شاخصهایی برای ارزیابی رگه‌های باطل در این ایده‌ها بهره گرفته است، زیرا این سؤال را مطرح می‌کند: وقتی که خدا را آفریننده و گرداننده امور جهان می‌دانند، چگونه در بخشی دیگر از آئین خود، به بتها گردن می‌نهند؟ و سرانجام، غفلت از این ناهماهنگی در افکار را نشانه درست نیندیشیدن قلمداد می‌کند.

۴. مبنای ارزش‌شناختی از تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آخرین مبنای شیوه تربیتی تسامح در مثنی پیامبر (ص)، مربوط به جنبه ارزشی آن از نظر زیباشناختی است. شیوه تسامح، از زیبایی و شکوهی ویژه برخوردار است و از زشتیها و نفرت برانگیزیهای تصلب سختگیرانه و نیز بی‌مبالاتی سهل‌انگارانه به دور است.

زیبایی‌شناسی در رفتار مسامحت‌آمیز پیامبر (ص) را می‌توان در سه مقام ملاحظه نمود: مقام بحث و گفتگو، مقام جدایی و مقام تنهایی. در مقام بحث و گفتگو، نحوه تسامح با کسی مورد نظر است که با وی اختلاف نظر وجود دارد. در مقام جدایی، نحوه تسامح با کسی مورد نظر

۱. «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرك به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقلوا اشهدوا بانا مسلمون» (آل عمران: ۶۴)

۲. «و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض و سخر الشمس و القمر ليقولن الله فأنی یؤفکون. الله یسطر الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له ان الله بکل شیء عليم. و لئن سألتهم من نزل من السماء ماءً فأحیا به الارض من بعد موتها ليقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لایعقلون» (عنکبوت: ۶۳-۶۱)

است که نمی‌توان با وی ارتباط را ادامه داد. سرانجام، در مقام تنهایی، نحوه تسامح درونی با همان کسی مطرح است که جراحی بر دل نشانده است.

پیامبر (ص) در مقام بحث و گفتگو، تسامح خود را با پیشه کردن شیوه‌ای از "چالش نیکوتر" (جدال أحسن) آشکار نمود. خداوند پیامبرش را به این شیوه تسامح فراخواند، هنگامی که از وی خواست: «... با آنان به (شیوه‌ای) که نیکوتر است مجادله نمای!»^۱.

زیبایی در مقام بحث و گفتگو، حاکی از آن است که سخن به استواری دلایل متکی باشد، نه اینکه "رگهای گردن به حجت قوی گردد" و نه اینکه مناقشه‌های شخصیت‌شکن مورد استفاده قرار گیرد.

مقام دیگر، مقام جدایی است. به هنگامی که پیامبر (ص) نمی‌تواند به هم سخنی ادامه دهد، باید به جدایی روی آورد. جدایی نیز می‌تواند با زیبایی صورت پذیرد. در این مورد، خداوند پیامبرش را به "بردباری زیبا" (صبر جمیل) و "دوری گزیدن زیبا" (هجر جمیل) فراخوانده است: «و بر آنچه می‌گویند شکبیا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر»^۲.

پیامبر (ص) در برابر سخنان گزنده و استهزاگرانه‌ای قرار داشت مانند اینکه او را کاهن، دیوانه، شاعر، دروغزن بر خدا و نظایر آن می‌نامیدند. چنانکه خداوند از او خواست؛ در برابر این سخنان شکیبایی نشان داد و به زیبایی از آنان فاصله گرفت. زیبایی در این مواجهه در گرو آن بود که با آنان مقابله به مثل نکند و تهمت را با تهمت و استهزا را با استهزا پاسخ نگوید، بلکه با حسن خلق و بزرگواری از آنها فراتر رود. (طباطبائی، ۱۳۹۳ ق/ ۱۹۷۳ م، ج ۲۰، ص ۶۶).

سرانجام، در مقام تنهایی، پس از جدایی، لحظه‌ای فرا می‌رسد که فرد با خیال و تصویر کسی که با وی مغایرت داشته است، سر و کار دارد. در این مقام نیز تسامح می‌تواند ادامه یابد. غیض و نفرت در این مقام، نشانه عدم تسامح است. خداوند از پیامبرش خواست که در این

۱. «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن». (نحل: ۱۲۴)

۲. «و اصبر علی ما یقولون و اهرهم هجراً جمیلاً» (مزل: ۱۰)

مقام نیز تسامح خود را آشکار کند و این کار را با "درگذشتنی زیبا" (صفح جمیل) به انجام برساند: «پس به خوبی صرف نظر کن، زیرا پروردگار تو همان آفریننده داناست».^۱

حضرت علی (ع) در مفهوم "صفح جمیل" آن را عفوئی به دور از عتاب تعبیر نموده است^۲ (طباطبائی، ۱۳۹۳ ق/ ۱۹۷۳ م، ج ۱۲، ص ۱۹۶). در عفو ممکن است کسی از خطای دیگری درگذرد، اما همراه با حالتی از گرفتگی و عتاب نسبت به او. در مقابل، در "صفح جمیل"، چنین گرفتگی و عتابی نیست، بلکه آنچه مورد نظر است، در گذشتن از کسی، به دور از هر گونه غیظ و غضب است. به این ترتیب، "صفح جمیل"، نهایت روانی و سیالیت و دور بودن از هرگونه تعریض و گوشه و کنایه را حکایت می‌کند.

البته، ادامه آیه نشان می‌دهد که چنین مواجهه‌ای برای پیامبر (ص) آسان نبوده، بلکه دل وی همچون هر انسان، از فشار تهمت و استهزا به درد می‌آمده است، اما توصیه خداوند به وی برای برقرار کردن پیوندی ژرفتر با ساحت ربوبی، راهی برای حصول این ویژگی بوده است.^۳

نتیجه‌گیری

در پایان، برآنیم تا ببینیم که چگونه می‌توان در برنامه درسی مدارس، راهی گشود که به شکل‌گیری شخصیت‌هایی با تسامح نبوی یا به بیان درستتر، در مسیر آن بینجامد. آنچه در اینجا بیان می‌شود، جنبه پیشنهاد ایجابی دارد و چون راهنمایی برای تعیین محتوای برنامه درسی لحاظ شده است. نوعی دیگر از بررسی در برنامه درسی، می‌تواند به صورت انتقاد از متون درسی موجود باشد، به این قصد که میزان دوری و نزدیکی این متون را به تصویر مطلوب و ایده‌آل در پرداختن به شناخت پیامبر (ص) مورد توجه قرار دهد. این‌گونه از بررسی، نیازمند مجالی دیگر است و می‌تواند موضوع مقاله مجزایی باشد. از این رو، در ادامه تنها به جنبه ایجابی مذکور اکتفا می‌کنیم و خطوط اساسی راهنمای تعیین و تدوین برنامه درسی را مشخص می‌کنیم.

۱. «و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعة لاتیة فاصح الصبح الجمیل. ان ربک هو الخلق العظیم». (حجر: ۸۴-۸۵)

۲. «فی المجمع حکمی عن علی ابن ابی طالب (ع) ان الصبح الجمیل هو العفو من غیر عتاب».

۳. «وقد نعلم انک یضیق صدرك بما یقولون. فسیح یحمد ربک و کن من الساجدین. و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین». (حجر: ۹۹-۹۷)

برای این کار، از دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم می‌توان بهره گرفت. در شیوه مستقیم، نظر بر آن است که معرفی شخصیت پیامبر (ص)، در جلوه خاص مسامحت و رزوی وی، در کتابهای درسی، مورد توجه قرار گیرد. در جهت ترسیم تصویر شخصیت ملایم پیامبر (ص)، کوشش بلیغی در برنامه‌های درسی، صورت پذیرفته است. ممکن است گاه اشارتی کوتاه به این امر اختصاص یافته باشد، اما مقصود از کوشش بلیغ این است که ملایمت و مسامحت و رزوی پیامبر (ص) چون خصیصه‌ای شخصیتی و پایدار و فراگیر معرفی شود. هنگامی که جایگاه وسیع این صفت و ویژگیهای ملازم با آن، در کل گستره شخصیت ایشان ترسیم گردد، جلوه‌ای نمایان و ماندگار در ذهن دانش‌آموز خواهد گذاشت. با این همه، شیوه مستقیم، در مقایسه با شیوه غیرمستقیم، از قدرت و نفوذی کمتر برخوردار است.

در شیوه غیرمستقیم، مراد آن است که زیرساختهای چنین شخصیتی که از آنها به عنوان مبانی یاد کردیم، در جریان تربیت و برنامه‌های درسی، زمینه‌سازی شود. از خاک مناسب و آب پاکیزه، میوه‌های خوش رنگ و خوش طعم به بار می‌نشیند. فراهم آوردن این زیرساختها، به منزله تدارک دیدن خاک مناسب و آب پاکیزه است. در این شیوه، ممکن است نامی از پیامبر (ص) هم برده نشود، اما اگر به طور مثال، کوششی برای فراهم آوردن نگرشی رحمت بنیاد نسبت به جهان، صورت پذیرد، طبیعی است میوه‌ای که از این زمین خواهد روید، همان میوه شیرین تسامح است. به سبب اهمیت این شیوه غیرمستقیم، در سطور پایانی، مروری بر این میناها یا زیرساختها خواهیم داشت تا جهت‌های اصلی کار برنامه‌پردازان در آموزش و پرورش مشخص گردد.

ملاحظه آنچه گذشت نشان می‌دهد که پیامبر (ص) نه تنها تسامح را چون شیوه‌ای اساسی در مشی تربیتی و انسان‌سازی خود به کار می‌گرفته است، بلکه این شیوه بر لایه‌ها و مبانی مختلف هستی شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی استوار بوده است. بر این اساس، نه تنها ضرورت دارد که پیروان پیامبر (ص) جایگاه روشن و مشخصی برای شیوه تسامح در کل منظومه تربیتی خود باز کنند، بلکه اگر می‌خواهند چنین کنند باید در اندیشه فراهم آوردن مبانی مذکور در لایه‌های زیرین این منظومه تربیتی باشند. بدون فراهم آوردن این مبانی، نمی‌توان انتظار ظهور تسامح در مشی تربیتی را برآورده دید.

در تمهید این مبانی، نخست باید به بازتعریف هستی پرداخت. هر چند ظلمها و ظلمتها در گیر و دار زندگی ما بزرگنمایی می‌کنند و می‌روند تا افق دید ما را به طور کامل بیوشانند، اما در این باز تعریف باید نور را برتر از ظلمت نشانند و رحمت را بر خشم و نفرت مستولی کرد. در چنین فضایی می‌توان با آدمها نرمتر بود.

سپس باید به بازتعریف انسان پرداخت. با نگرستن به آدمی از زاویه فطرت، باید مطمئن بود که شعله‌ای در جان آدمی فروزان است و ما در تربیت، می‌خواهیم در این شعله بدمیم نه آنکه بر سنگی، آتش بیفکنیم. با نگرستن به آدمی از زاویه طبیعت، می‌توان خود را برای حلمی بزرگ در برابر افت و خیزهای وی آماده کرد. سرانجام، با نگرستن به وی از زاویه هویت جمعی وی، می‌توان در مورد هر فرد، به محدوده اجتماعی که وی در آن شکل گرفته نظر دوخت و متناسب با آن، انتظارات خود را محدود کرد. هر چند که فرد می‌تواند از محدوده اجتماعی نخست خود، بسی فراتر رود، اما این امر به ضرورت رخ نمی‌دهد و در اصل، رخ دادن آن نیز به مقامی دیگر از جریان تربیت مربوط می‌شود و تا جایی که به شیوه تسامح مربوط می‌شود، نظر دوختن به محدوده اجتماعی مزبور و فروکاستن سطح انتظارات بر حسب آن، مهم و اساسی است.

در گام بعدی، در عرصه معرفت‌شناختی، نخست باید خود را از مغالطه‌ای برکنار داریم و بدانیم که تسامح را با حقیقت نمی‌ورزند، بلکه با افرادی می‌ورزند که پاره‌ای از حقیقت را همراه با پاره‌هایی از باطل بر دوش می‌کشند. حقیقت، بی‌گفتگو، معیار است و از آن به هیچ میزان نمی‌توان فروتر آمد. اما ما در تربیت با افرادی روبرو هستیم که تنها بهره‌ای از آن را ممکن است به چنگ آورده باشند. به بها و به بهانه حفظ همین پاره از حقیقت که به چنگ افراد آدمی آمده است، باید با آنها مسامحت ورزید و به طرد یکباره و یکپارچه آنان و باورهایشان نپرداخت.

سرانجام، در عرصه ارزش‌شناختی، باید شامه زیباشناختی را در تربیت تیز کرد. رفتارهای تربیتی مریبان، از این منظر، به زشت و زیبا تقسیم می‌شوند و تنها کسانی به روش تسامح ارج خواهند نهاد که ذائقه خود را برای درک زیبایی آن آماده کرده باشند. ذائقه‌های زمخت که قادر به درک ظرافت و زیبایی تسامح نیستند، نمی‌توانند برای تربیت مناسب باشند، زیرا در تربیت، لاجرم، باید رشته‌های درخشان و زیبای تسامح تنیده شوند تا تربیت به فرجام درآید.

منابع

- ابن حنبل، احمد (بی تا) مسند. بیروت: دارالصادر.
- ابن هشام (۱۳۶۱). سیرت رسول خدا (ص). ترجمه رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی. تهران: افست.
- العقاد، عباس محمود (۱۳۶۱). راه محمد. ترجمه اسدالله مبشری. تهران: امیرکبیر.
- الکلبینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸ ق). اصول الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- سید رضی (گردآوری). نهج‌البلاغه. ترجمه عبدالحمید آیتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، (۱۳۷۸).
- صالحی شامی، محمد بن یوسف (۱۴۱۴ ق). سیل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۹۳ ق / ۱۹۷۳ م). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۵). سنن النبی (ص). تهران: انتشارات اسلامییه.
- قرآن کریم. ترجمه محمد مهدی فولادوند. تهران: افست



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی